

آسمون و ريسمون

در قصه گوی بهاری

با کریمه باجی



یکی بود یکی نبود
توی یک جنگل انبوه و بزرگ
همه جا سرما و یخبندون و برف
همه جا حسرت و ناامیدی بود
هیچ درختی به دونه برگ نداشت
توی این سرمای سخت
توی یک کلبه که درهاش بسته بود
بیقرار بیقرار - همه چیزش انتظار
یک بهار که پیک آزادی باشه
در هوای گل‌های خوشرنگ و بو
خدایا کی دیگه این سرما میره؟
کی دیگه برگ درختان در میان
دوستای قصه ما جمع میشن
عاقبت بهار اومد
روز نو از راه رسید

زندگی به جنگل

غیر از خندا هیچکس نبود
همه جاش زوزه گرگ
که نمی‌گنجد دیگه حتی به حرف
هرچی چشم کار میکرد سفیدی بود
آخه سرما رو درخت برگ نمیداشت
در پناه یک درخت
قصه‌گو نشسته بود
چشم در راه بهار
دل باشه لاله باشه شادی باشه
غصه می‌خورد قصه گو
گل چه وقت پا می‌گیرد؟
حیوونا بچه می‌زان
همه پروانه؟ یک شمع میشن
گل نو به بار اومد
هر گیاهی یک لباس نو پوشید

مرده دمید

بچه‌ها آ‌ی بچه‌ها
ما هم می‌خوایم که با شما

امید آینه‌ده ما
بریم شهر قصه

سلام خانم قسه‌گو / به‌به / سلام آسمون و ریسمون . / خوب حالا حالتون چطوره . / خوبم ، خیلی هم خوشحالم که شماها اینجا آمدین . / خانم قسه‌گو ، جون قسه‌گو . / اگه یه چیزی بگم ناراحت نمیشید؟ / چی . / اول شما قول بدین که ناراحت نمیشین ، بله اول قول بدین . / آخه چه‌قولی . / من که نمیدونم شماها چی میخواین بگین . / خوب چون نمیدونین باید قول بدین دیگه . / تا من ندونم شما چی میخواین بگین ، هیچ‌قولی نمیدم . / یعنی شما بما اعتماد ندارین؟ ، چرا . / ولی خوب این دلیل نمیشه . / پس اگه اعتماد دارین قبول کنید دیگه ، خوب حالا بگین ببینم ، چی هست . / میدونین خانم قسه‌گو . / بذار من بگم ، نه من میگم ، نخیر من میگم ، نه ، نه ، نه ، آره ، آره ، آره . / خوب بالاخره یکی‌تون باید اجازه بده آن یکی بگه . / من اجازه نمیدم . / نه‌خیر من اجازه میدم . / تو چرا اجازه میدی؟ من باید اجازه بدهم . / نه‌خیر اجازه را من باید بدم . / خیلی خوب اگه تو اجازه میخوای من میدهم . / اجازه را تو دادی؟ / بله من اجازه دادم . / من که نخواستم تو اجازه بدی من باید اجازه بدم . / آسمون ، ریسمون ، سرم رفت . / بالاخره این حرفی‌رو که آنقدر اصرار دارید میگوید یا نه . / خوب شما که نداشتین ما بگیم . / من نداشتم؟ / بله شما نداشتین . / شماها با هم شلوغ کردین و نمیدارین من کارم بکنم . / چیکار میخواهی بکنی؟ / من چیکار داشتم میکردم؟ / راستی . / بچه‌ها آنجا را نگاه کنید جک داره از لوبیاش بالا میره . / من دارم از لوبیا بالا میرم که واسه بچه‌ها هم هدیه بیارم . / جونمی جون ، جون . / میخواد واسمون هدیه بیاره آنقدر سرصدا نکن . / آهای جک . / چیه . / میدونی واسه من چی بیاری . / مگه تو چیز بخصوصی میخوای بیارم؟ / آره . / مرغ تخم طلا؟ / نه . / یه عالم پول طلا؟ / نه . / پس چی ، چی میخوای از بالا برات بیارم؟ / نمیدونم . / آسمون را که نمیخواهد حتماً اون چنگ و میخواد . / خوب منم دارم میرم که چنگ و بیارم . / ولی من یکی نمی‌خواهم — ده تا چنگ میخوام . / ده تا چنگ؟ / آره ده‌تا . / هم‌اش یه‌دونه چنگ آنجا هست . / من که اونو نمیگم . / پس چی رومیگی؟ / ده‌تا چنگ‌اینجوری . / چه‌جوری؟ / به‌به ده تا چنگ گنده ، گنده* گنده نون برنجی و شیرینی ، بستنی یخی . / پنج‌تا واسه من پنج‌تا واسه ریسمون . / ده‌تا چنگ هم آجیل . / پنج‌تا واسه من ، پنج تا واسه آسمون .

پر کنم جی‌مامو از پول طلا
بدی هارم با خودش برده دیگه
دوره* سختی ما هم سرمیاد

میخوام از قصر همون غول بلا
آخه اون غول بدی مرده دیگه
تا که سرما سر میاد لوبیا هم‌درمیاد



ما باید جنگلبان و صدا کنیم	تا شنل قرمزی رو پیدا کنیم
من همینجا توی این جنگل سرسبز و قشنگ	شده ام خوب و زرنگ
دیگه هرچی بگن گوش میکنم	بازی‌گوشی رو فراموش میکنم
تا که من و مادر بزرگ	نیفتیم به چنگ گـرگ

ماگلی جون گوش میکنی کارت خیلی آسونه	دنبال چیزائی باش که اینورا فراونه
کارای سختی که داره دردسر	همه شونو مثل من از یاد ببرد
مشق نمیخواد ما بنویسیم ، میدیم بدوستای دیگه	کارهای سختو میدیم باین و اون دیگه

مشق دیگه چیه؟ مگه تو مدرسه نمی‌ری. / بالو اینا چی میگن. / ماگلی جون مدرسه یه جائی است که آدما میون تو شدرس میخونن که با سواد بشوند و بتونن حرفه اشونو بنویسن. / مثل ما. / آره مثل ما که مثلا "بلدیم بنویسیم موز و شیب و پرتقال از این جور چیزها. / فندق و پسته و بادوم و تخمه را هم مینویسیم. / عوضش ما بجای اینکه اینارو بنویسیم خود مون درسته آنها را میخوریم. / اگر نداشته باشین چکار میکنین. / خوب یه چیز دیگه میخوریم. / ولی باید اینارو بنویسین بدین براتون بیارن و باید بلد باشین که اینکارو بکنین. / حالا تو بلدی بنویسی. / بله. / خوب بنویس بالو و ماگلی دوست دارن همیشه باهم باشند. / بالو و ما... چه جوری بنویسیم؟ / تو که گفتی بلدیم بنویسیم. / بلد بودنش را که بلدیم اما آخه من... / واسه اینکه مشاقشومیده یکی دیگه مینویسه. / چرا تهمت میزنی؟ / هیچم تهمت نمیزنم. خودم دیدم که اینکارو کردی. / نگفتم که تهمت میزنی؟ / پس آن پسره داشت چیکار میکرد؟ / واله آن داشت خطهائی که آقا معلم روی مشقام کشیده بود با مداد پاک‌کن پاک میکرد. / به. واقعا "که. / من که از حرفه‌های اینا سردرنیاوردم. / منم همینطور. /

پیدا کن چیزهائی که این جوریه	منظورم ، واسه تو ضروریه
کارائی که لازم زندگیه	کار ، نه بردگی و بندگی
تو فقط این چیزارو بدست بیار	باقی شم زیادی، زمین بذار
بالو ما کلی رو نصیحت میکنم	به گلی که خارداره دست نزنه



بچه‌ها فصل بهار	گاهی وقتا بارونای تند میاد
گاهی هم سیل‌رو زمین جاری میشه	مثل رودای پسر آب
راه میفته با شتاب	باعث خیلی گرفتاری میشه
یادتونه اون زمانهای قدیم	پیش از اون سیل عظیم
وقتیکه حضرت نوح	از خداوند شنید بارون میاد
کشتی بزرگی ساخت	اونو رو آب انداخت
که خودش با همراهایش	همراهای باوفاش
از بلای سیل درامون باشن	گوش به فرمان خدا

ولی پدر وقتی آبها نشستند ما کجا میرویم / خداوند خودش ما را راهنمایی میکنه صبر داشته باش پسر من .

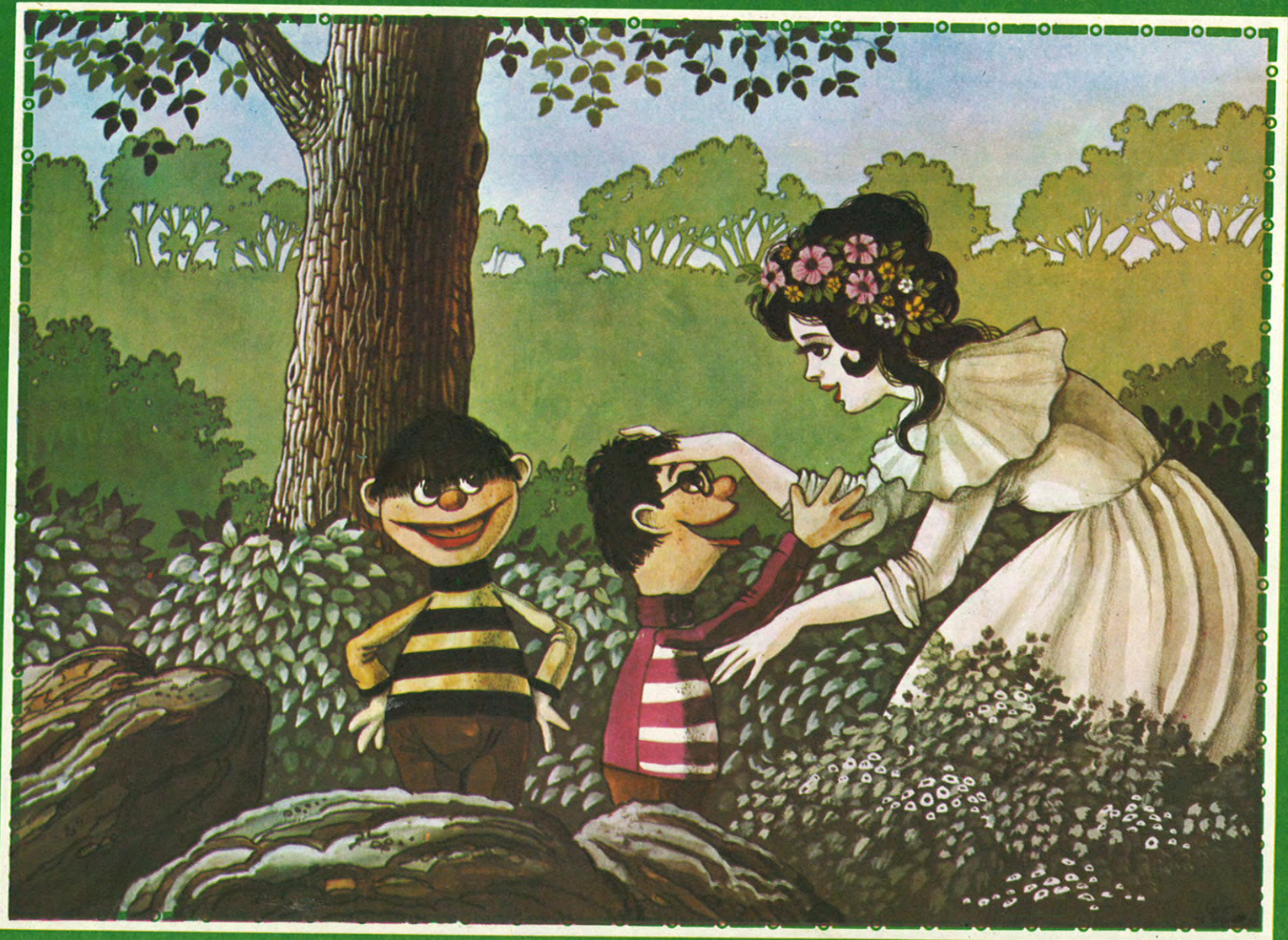
بعد چهلروز در آن یاس و امید	از خداوند ندائی به شنید
خطر سیل دگر بگذشته	خشکی از دور نمایان گشته
ساحل از بهر شما آماده است	و درخت بهرتان میوهزیتون داده است
سخت در روی زمین کار کنید	بهر آبادانی کار دشوار کنید
جسم زان پیش که فرسوده شود	نسلتان بایید افزوده شود

راستی خانم قصه‌گو چکار میکرد؟ / تو که باید بهتر از من بدونی / نه تو داشتی بهش گوش میدادی /
 من؟ / آره دیگه / خوب اگه من داشتم بهش گوش میدادم چی میگفت؟ / لابد داشت یه حرفی میزد /
 خوب چی میگفت؟ / ای بابا تو داشتی بهش گوش میدادی / من که اینجا نبودم / پس کجا بودی / یعنی بودم ولی
 اینجا نبودم / من خودم دیدم که اینجا نشسته بودی / خوب .



اگر از آینهء جادو کنار پنجره	یک نفر به پرسه‌کی از همه کس خوشگل تره
میدونین کی ومیگه؟	من و میگه
من سفید برفی مشهور شمام	که با هفت تا کوتوله تو جنگلام
اون سفید برفی که جادو شده بود	جاش تو تابوت بلور گوشه پستوشده بود
هفت کوتوله دیگه زمن شده بودن نا امید	تایه روز از راه دور یه دونه سوار رسید
نفس اش طلسم ام رو باطل کرد	باز سفید برفی تونو خوشگل کرد

نفسش از جای گرم او مد . / از مکانهای پراز برف آمد . / آن آئینه که هی جادو میکرد . / برفای سفید برفی را پارو میکرد . / پارو نبود جارو بود . /
همش هم کار آن یارو بود . / آسمون ، ریسمون . این حرفها چیه که میزنین . / مگه ما بد شعر میگی؟ / شماها اسم این حرفهارو میذارین شعر؟ /
قافیه اش که درسته . مگه نه آسمون؟ / معلومه که درسته ماها چند ساعت رو این شعرها کار کردیم . / ما اصلا "از شما توقع نداشتیم . /
توقع نداشتید؟ / بله . شما اصلا" بما مهلت نمی دید حرف بزنیم ، هنرمون را به بچه ها بشناسونیم . / آخه آدم باید حرفی
داشته باشه که بزنه . / ما اینهمه حرف داریم که بزنیم . تازه شاعر هم شدیم . /



یاد تونه بچه هایه غول خود خواهی بود
گل های قشنگ و رنگ وارنگی داشت

که تو خونه اش یه باغ قشنگی داشت
اما هیچوقت نمیداشت بچه ها
تو باغ اون بازی کنن

بهارم که دوست خوب بچه هاست
از تو باغ او غوله قهر کرد و رفت
جز زمستون سیاه
شاخه ها شکسته و زرد شدند
لاله دیگه رنگ سرخ خون نداشت
قمریا رفته بودند به شهر دور
بچه ها غمگین و پژمزده بودند
تا پس از چندین و چند
گریه اون پسرک معجزه کرد
غول، که از کاراش پشیمون شده بود
بعد از اون همه زمستونهای سرد
غنچه ها باز دوباره باز شدند .
بچه ها وقتی بدی ها بمیره
هیچکی نیست جز من و تو
نکنه گربه نره اومده گولم بزنه
دیگه من اون دو تا رو دوست ندارم
بعد از این به حرفهای جیر جیر کم گوش میکنم
بچه ها با بهار و سال نو

بهترین فصل خدا برای ماست
رفت و مدتها گذشت دیگه اونجا برنگشت
نه گلی موند نه گیاه
نغمه مرغا همه درد شدند
رو هوا ابر بود، ولی بارون نداشت
شادیا خفته بودند تو خاک گور
همه از اون غوله، آزرده بودند
زمستونهای بلند
دل غول خودخواهو بست آورد
از تو جلد بدی بیرون شده بود
بهارم با باغ غوله آشتی کرد
قمریا مشغول آواز شدند
بخت نوروز و بهار پا میگیره
کجائی پینوکیو
نکنه روباه بدجنس همین ورا باشه
عقل مو بدستشون نمی سپارم
همه اون کارای بدید رو فراموش میکنم
۱۰ سربراه و خوب شده پینوکیو



خانم قصه‌گو / جان قصه‌گو / شما نمی‌خواهین با پینوکیو مصاحبه کنین / مصاحبه کنم /
 بله دیگه . با دوست بچه‌ها باید مصاحبه کرد / خوب چی می‌خواهین ازش بپرسین / شما اول
 صداش کنین بیاد اینجاست سئوال‌اتمان را ازش بکنیم / بله ما مدت‌هاست که چندتا سؤال از پینوکیو
 داریم می‌خواهیم ازش بپرسیم / خیلی خوب . ولی اینو بدونین که پینوکیو دیگه بچه‌عاقلی شده و مشغول کمک به پدر ژیتو
 و درس و مشق‌اشه / خوب ما هم واسیه‌مین می‌خواهیم باهاش مصاحبه کنیم / خیلی خوب حالا که اینطوریه صداش میکنیم .
 پینوکیو / بله / اگه کاری نداری یدقه بیا اینجا / شما کی هستین؟ / منو نمیشناسی؟ من قصه‌گو هستم که داستانتو برای
 بچه‌ها تعریف کردم حالا دوتا از بچه‌ها آمدن میخوان باهات صحبت کنند / می‌خواهیم باهات مصاحبه کنیم / من الان
 خیلی کار دارم باید برم به پدر ژیتو کمک کنم / آقای پینوکیو / بفرمائید / ممکنه شما خودتونو معرفی کنین / پینوکیو
 خوب حواستو جمع کن که درست جواب‌بدی، حواسم جمع است / من پینوکیو، پسر پدر ژیتو / ممکنه بفرمائید که چطوری
 شد که شما پینوکیو شدین / این‌ها را که همه بچه‌ها میدونن / منظورم اینکه که چکار کردین تا پینوکیو شدین؟ همیشه
 آقارو باهو و گربه‌نره‌منو بکارهای بدبدم میکشاندند / ولی جیرجیر کم که خیلی عاقل بود یواش، یواش بهم یاد داد که گول
 آنها را نخورم و فرشته‌مهربون هم مرتبا "کمکم کرد که دیگه بازیگوشی را بذارم کنار و بچه‌خوبی بشم / راستی پینوکیو
 این‌عروسک‌ها چیه که دستت گرفتی؟ / اینارو پدر ژیتو ساخته می‌خواهم ببرم تحویل به مفازه‌دار بدم / چقدر قشنگه /
 بلدی باهاشون بازی کنی / معلومه . من خودم بعضی وقتها باهاشون نمایش میدم / خوب واسه‌ما هم نمایش بده / آخه من
 باید برم / خواهش میکنیم نمایش بده . عوضش مایه‌مشته آجیل بهت میدیم / یه جعبه شیرینی میدیم / دوتانون قندی
 میدیم / چهارتا زولبیا میدیم / شیش تا بامیه میدیم / سه‌تا جعبه‌گژ میدیم / دوتا جعبه سوهان میدیم / صبرکنید
 صبرکنید ببینیم . اینارو از کجا میارین . شما که هیچی ندارین / اینکه کاری نداره / فکر اینش هم کردیم / چه جور /
 مگه سرکوچه‌مون یه قنادی نیست / چرا / خوب ریسمون میره صاحب قنادی را صدا میکنه که بیاد اینجا / خوب بعد /
 وقتی که صاحب قنادی آمد اینجا ما پینوکیو رو می‌فرستیم تودکون قنادی / بعد؟ / هیچی دیگه . پینوکیو میره تودکون قنادی
 و یه‌مشته آجیل و یه جعبه شیرینی و دوتانون قندی / چهارتا زولبیا و ... / شیش تا بامیه و ... / سه‌تا جعبه‌گژ و ... /
 دوتا جعبه سوهانو، یواشکی ورمیداره و میاره اینجا میده بما / پینوکیو زودبزن از اینجا بریم که اینا از گربه‌نره و آقارو باهه
 بیشتر به آدم کلک میزنن / بدوبریم /



من رو پشت چلچله از این بالا
اگه بیگانه باشین یا که خودی
چونکه من بد واسه هیچکس نمیخوام
من دیگه همدم گلها شده ام
هر کی غمخوار خودی و غیر میشه
حالا هم از این بالا
بچه‌ها آی بچه‌ها
ما هم میخوایم که با شما
بچه‌ها اینو بدونین همیشه
چون باید شجاع باشین دلیر باشین
یادتونه قصه پیترو و گرگ
پیترو چون نترسید و خود را نیاخت
بچه که از تنبلی دل میکنه

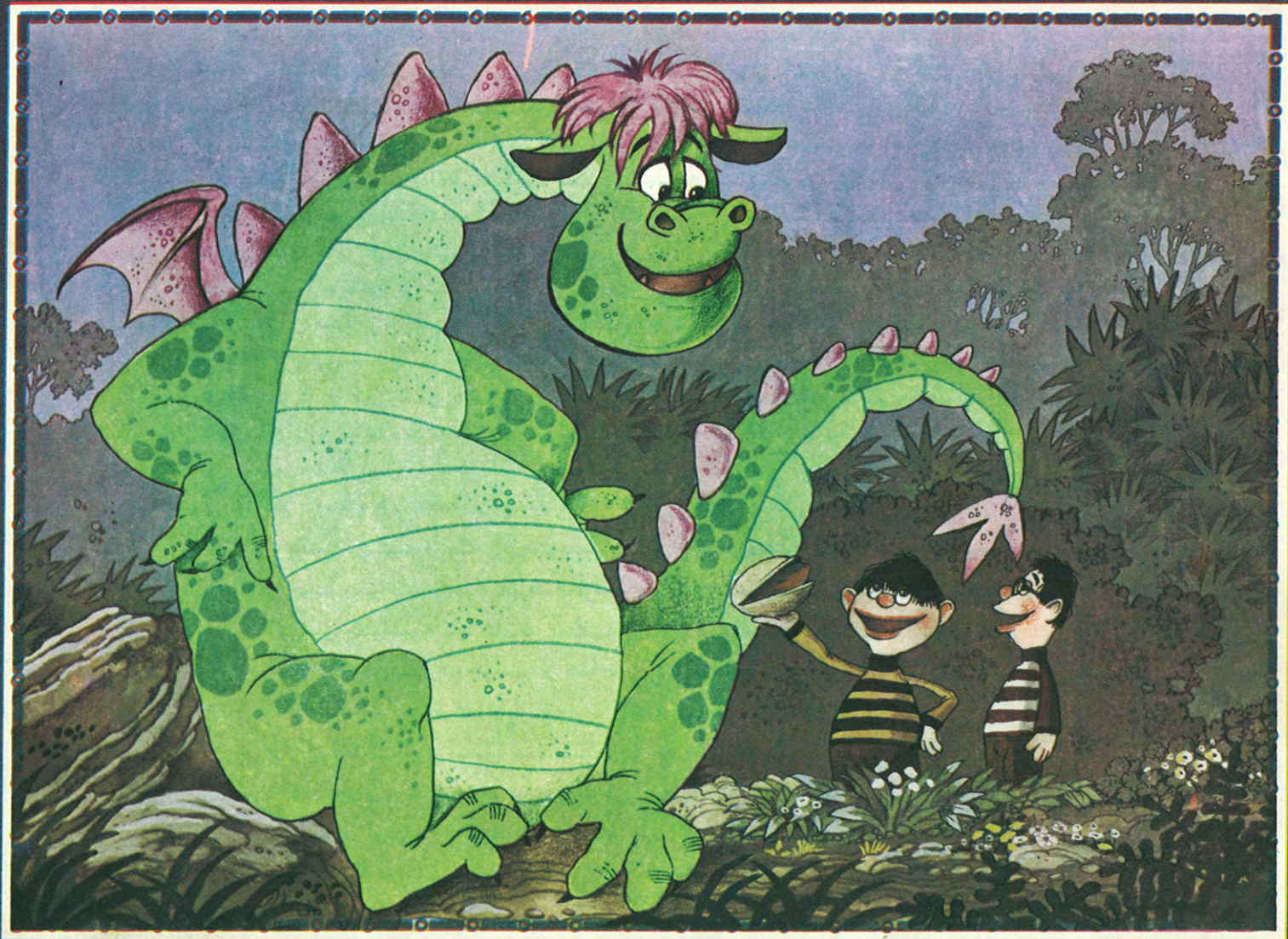
همه تونو می بینم آی بچه‌ها
همه تون رفیق میشین با نخودی
که غم و غصه از این پس نمیخوام
پشت پا به مال دنیا زده ام
مثل من عاقبتش به خیر میشه
میخونم با بچه‌ها
امید آینده ما
بریم شهر قصه‌ها
آدم ترسو موفق نمیشه
توی زندگی مٹ یه شیر باشین
بچه کوچیکه با اون گرگ بزرگ
با شجاعت کار اون گرگه رو ساخت
کارای مهم ازش سر میزنه

امروز روز خیلی خوبیه / آره چه هوای لطیف و خوبیه / آدم تو تعطیلی کارهای خوبی میتونه بکنه / آره ... راستی میگم بیا یه کاری بکنیم / چه کاری / توتفنگداری / تفنگ برای چی؟ / داری یا نداری / خوب فرض کن که دارم چکار میخوای بکنی / خوب برو تفنگ تو بردار بیا / خوب فرض کن که آوردم / هیچی یگه بابا میندازیم مشرو و کولمون و مثل پیترو میریم شکار / پیترو؟ آره دیگه پیترو که بکمک دوستاش رفت بشکار گرگ / آن تو برفهارفت / حالا که برفی نیستش / آسمون تو چقدر خنگی بابا ما به برف کاری نداریم / میخوایم بریم شکار / شکار چی؟ / پلنگ / پلنگ؟ چه جور؟ / خوب تفنگ وور میداریم و میریم توجنگل / جائیکه پلنگها هستند / اگه بختن سرمون چی؟ / پلنگها؟ / خوب آره دیگه / خوب تفنگ و نشونه میریم و بهشون شلیک میکنیم / اگه تیرش در نرفت چی؟ / در نرفت؟ / بله اگه در نرفت چکار میکنیم / خوب باید چوب میزنیم تو کلهشون / بایک چوب؟ / بله دیگه آدم باید شجاع باشه / از هیچی نترسه / خوب حالا کی بریم / تو زود برو تفنگ تو بردار بیا همین الان راه میافتیم / باشه / ریسمون / چیه / این صدای چیه / صدا؟ وای، وای، وای / چرا ترسیدی؟ / وای، وای، وای خدا جونم / آخه چیه؟ / آخه چیه؟ / وای خدا جونم حالا چکار کنم / مگه چی شده؟ / مگه نمی بینی؟ / چی رو نمی بینم؟ / پلنگ آمده / نه یه موش از تو آن سوراخی درآمد رفت پشت آن کمد وای موش / خوب یه چوب بردار بزن توش / وای، وای / ای بابا بازم که داری جیغ میکشی / خدا جونم من رفتم وای، وای / بهبه / آقا رو باش که این همه ادعا می کرد / خوب بچه‌ها حواستون جمع باشه که هیچوقت ادعای بیخود نکنین / در ضمن اسلحه هم اسباب بازی نیست /



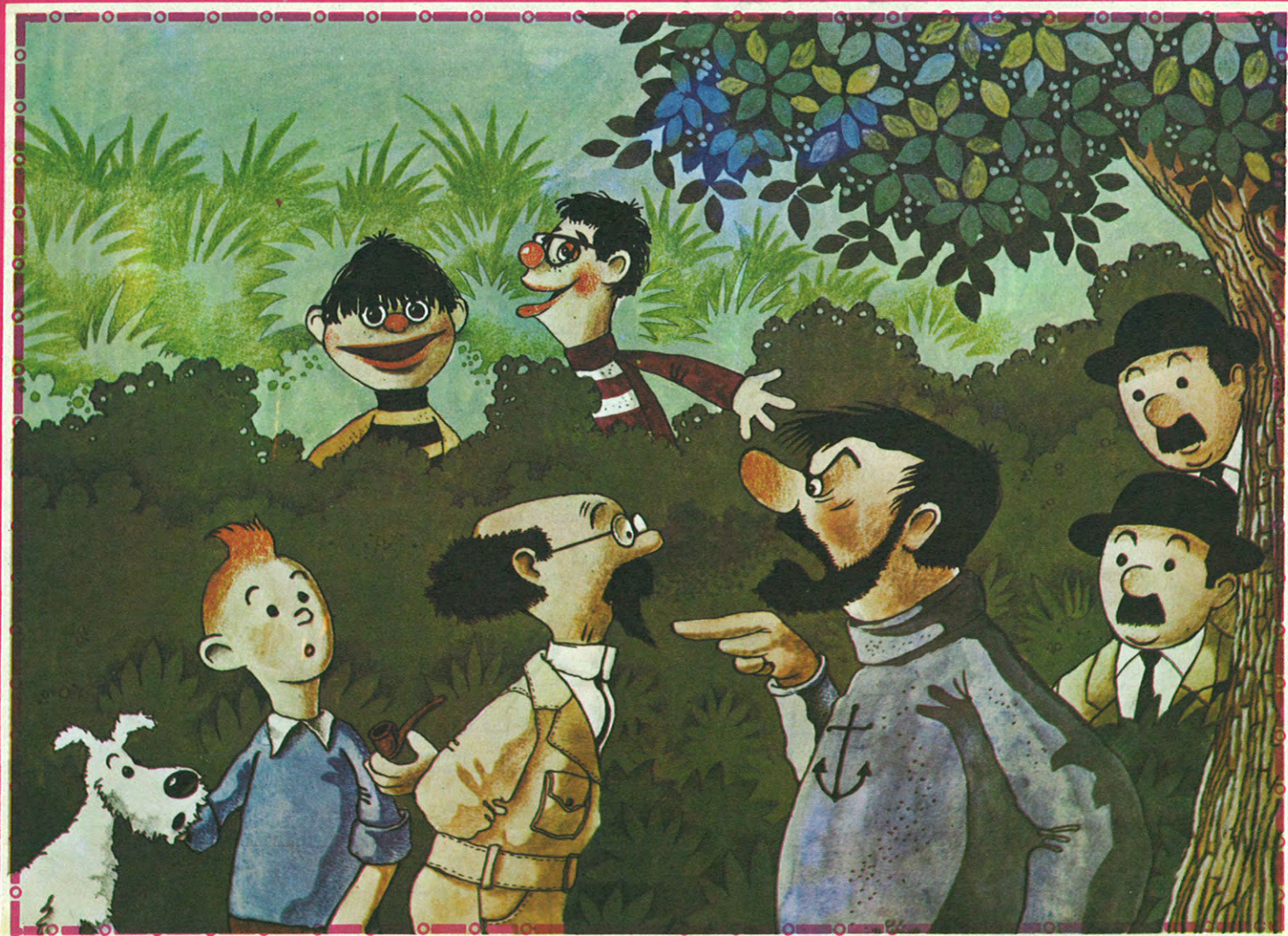
اژدهای پیت و هیچکس نمی دید / حتی هیچکس صداشو نمی شنید
 پیت فقط اراده محکمی داشت / که تو جلد اژدها هم پا میذاشت
 اون اراده که بهش حیات میده / کشتی و آدماشو نجات میده

ریسمون خوب بود که تو یه کلاه غیبی داشتی / کلاه غیبی دیگه چیه / کلاه غیبی نمیدونی چیه / نه / اینهمه توقصه ها برات گفتن بازم
 نمیدونی چیه / کی گفتن / خیلی خوب حالا که نمیدونی من برات میگم / خوب بگو / تو الان من رامی بینی / آره / خیلی خوب ولی وقتی
 من کلاه غیبی سرم بذارم دیگه نمیتونی منو ببینی / چرا / چون خاصیت کلاه غیبی در اینه دیگه که وقتی سرت میذارى غیب میشی /
 خوب چه فایده ای داره / آنوقت مثل اژدهای پیت میتونی خودت را قایم کنی / خوب حالا فرض کنیم که من غیب شده ام و تو دیگه
 منو نمی بینی . بعدش چی / باز یکلّا - حالا میدوی میری آن پیت و رو میذارى میاری / یعنی من بشم الیوت و برم پیت و
 بیارم باهاش بازی کنم / نه بابا پیت خالی / آهان پیت . خوب بعدش چی / بعد آن پیت و میبری و از چیزهای دوست
 داشتی پرمیکنی / مگه چیزهای دوست داشتی روتو پیت میدارن / بین وقتی بهت میگم ساده ای همینه دیگه / آخه تو
 میگی چیزهای خوشمزه تو پیت است بعد منم غیب میشم وقتی غیب شدم پیت میارم و توی پیت هم خوشمزه است خوب اینها
 چه ربطی بهم داره / عجب خنگیها چطور هنوز ربطشون را نفهمیدی / اینجوری که تو میگی هیشگی سردر نمیاره /
 خوب بذاریه جور دیگه واسه ات بگم تا خوب روشن بشی / بگو ببینم / تو وقتی کلاه غیبی رو سرت میذارى غیب میشی و
 هیشگی تورو نمی بینه / خوب / بعد بدون اینکه کسی تورو ببینه میری تو انباری دکون این بقال سرکوجه مون که خیلی هم
 میگن گرون فروشه / بقالی سرکوجه / آره دیگه میدونی کلاغه واسه من خبر آورده که پنج شیش اصلا " هزار تا پیت پنیر
 و کره و روغن و خیارشور و حلوا شکرى قایم کرده / خوب بعد چکار کنم / ما میتونیم یک کار مهم به این وسیله انجام بدیم
 و یک محترک را معرفی کنیم / چه جورى / هیچی دیگه میری یکی ، یکی پیتهارو و ر میذارى میاری همین جا پیش خودمون بعد تا
 خانم قصه گو سرش گرمه در یکی ، یکی اش را باز میکنیم / باشه . آنوقت من میرم مردمو خبر میکنم که بیان پیتهای احتکار
 شده را ببینند / نه بابا / چرا نه / برای اینکه میخوایم خودمون آنها رو بخوریم / چه خوب ... آنوقت محترکه چی
 میشه / محترکه هیچی وقتی بره تو انبارش می بینه پیتهاش نیست وای چه خوب و به این ترتیب تنبیه میشه که دیگه احتکار
 نکنه / نه بچه ها اینطوری درست نیست شما باید بروید به ما موران دولت خبر بدید که آنها بیایند و محترک و اجناسش را
 توقیف کنند و بعد تمام آنها را به مردمی که نیاز دارند بدهند آن محترک را هم جریمه اش کنند که دیگه از این کارهای زشت
 نکنه .



بچه‌ها . ماجراهای تن‌تن / یعنی من . / و میلو . / عوعوعو . یعنی اینجانب . / آشنائی داریم ولی آنها همین الان با تفاق رفقا شون یعنی کاپیتان . / خب اگه راستش رو بخواین من وقتی دوستی مثل تن‌تن ، تن‌دارم دیگه هیچکس حریفم نیست . / و پرفسور تورنسل . / در تحقیقات علمی که بنده انجام میدم همیشه تن‌تن ، تن‌کمک‌های کرده . کمک . / پروفیسور من که خیلی بشما کمک کردم . / کتک‌کردی؟ / کمک . / آهان کپک . / کمک . / یله‌شنتیدم یدک . / و کارآگاهان دوپونت و دوپون . / در بازرسیها ما همیشه از ذره‌بین مخصوص استفاده میکنیم چون اثر انگشت را اگر بدقت نگاه نکنیم ، حتما " اشتباه میشه و کسی دیگه‌ای بعنوان قاتل در مقابل قانون قرار میگیره . / مگه نه دوپون جان . / آره دوپونت جان . / خلاصه همه دوستان اینجا جمع شده‌اند و خیال دارند به یک‌تور پرماجرا بروند . / چه خوب . / آسمون زودباش یالا . / واسه چی؟ / زودباش زودباش که تعطیلات شروع شده . یالا بارو بندیل ببند راه بیفتیم . / کجا؟ / بچه‌ها اگه با من در سفرهائی که میکنم شرکت کنید . / من شما را بشکار سوسمارهای گنده توی رودخانه‌ها شیرهای درنده در جنگل‌ها میبرم . وای خدا خودم میترسم . / کافیه میلو پی به خیلی از رازهای دنیا میبرید . / هروقت من میام حرف بزنم این تو ذوقم میزنه . / حالافهمیدی کجامیخواهیم بریم . / بله . / پس بدو بریم دیگه یاله بارو بندیل و ببند که باهاشون بتونیم بریم . صبر کنید . صبر کنید ببینم . / واسه چی . / قبل از اینکه راه بیفتین بگین ببینیم اجازه‌گرفتین . / از کی؟ / خوب معلومه از پدر و مادرتون . / آنها وقتی ببینند ما با تن‌تن می‌خواهیم بسیر و سیاحت بریم اصلا " خیلی هم خوشحال میشند مگه نه آسمون جان . / بله ریسمون جان .

قصه‌ای با نمک و شیرینم	اولین قصه علاءالدینم
با چراغم چه هنرها کردم	کارای خوب تو دنیا کردم
این چراغیه که خاموش نمیشه	از دل هیچکی فراموش نمیشه
بدی میمیره و خوبی بر جاس	قصه این بوده تا دنیا دنیاس
قصه‌گوراست میگه ، چون خود من	زندگیم سیا بود از دست یه زن
آخه نامادری من بد بود	بدیهاش راس راسی بیش از حد بود
با من او دوست نبود دشمن بود	باعث رنج و عذاب من بود
ولی از اونهمه بدخواهی‌ها	اثری هیچ نمونده بر جا
سختی‌ها رفته و با لطف خدا	خیلی خوشبخت شده سیندرلا



خانم قصه‌گو. / جان قصه‌گو. / آسمون. / چیه؟ / کتاب قصه‌ای که من تازگی منتشر کردم دیدین. / کتاب قصه؟ / بله بهترین قصه سال شناخته شده. / بهترین قصه سال؟ / خوب تعریف کن ببینیم چی هست. / اولندش که تعریف کردنی نیست خواندنی و دیدنی و شنیدنی. / نکنه همون کتابی است که دستات گرفتی؟ / بله. / خوب بده ببینم چی هست. / بده منم ببینم. / آخه چیزه... حالا باشه بعد. / مگه تو نمیگی بهترین قصه سال شناخته شده. / چرا. / خوب پس چرا نمی‌دی ما اونو ببینیم. / آخه توش نوشته‌ام حق چاپ و انتشار محفوظ است. / خوب ما که نمی‌خواهیم آن را چاپ کنیم. / ما فقط می‌خواهیم آن را ببینیم. / حتی نقل تمام یا قسمتی از آن هم ممنوع است. / بابا ما بهت قول میدیم که هیچ‌کجا آنرا نقل نکنیم. / آره فقط بین خودمون می‌مونه. / خیلی خوب حالا که اصرار میکنید بهتون میدم. / بفرمائید خانم قصه‌گو، در ضمن مواظب باشید وقتی ورق می‌زنید کاغذهایش چین و چروک نخوره و جلدش هم تمیز و پاکیزه بمونه. / بله حتما. / ببینم رو جلدش چی نوشته. / نوشته ریسمون تقدیم میکند. بهترین قصه سال قصه‌ای که تاکنون نظیر آن را ندیده‌اید. / نخوانده‌اید، نه شنیده‌اید. بهترین هدیه برای بچه‌ها. / باریکلا. / بله راستش ما قصه نمی‌گیم وقتی هم می‌گیم اینجوری می‌گیم. / خانم قصه‌گو اسم قصه‌اش چیه؟ / گربه، باجی. / اسم قشنگیه نه؟ / خوب بخونش. / نه. صبر کنید اول آرم قصه‌گو را با موزیک بزنید بعد. /

یکی بود یکی نبود	غیر از خدا هیچکس نبود
یه باجی بود یه گربه داشت	گربه‌اش و خیلی دوست میداشت
گوشت و خرید طاقچه گذاشت	گربه پرید گوشتها رو خورد
باجی با عصاش گربه را کشت	رو تخته سنگ آن نـوشت
یه باجی بود یه گربه داشت	گربه‌اش و خیلی دوست میداشت
گوشت و خرید طاقچه گذاشت	گربه پرید گوشتها رو خورد
یکی از اون صفت‌ها که نارواست	غرور بیخودی و بیجای ماست
نباید از شأن خود نزول کنیم	ندونسته چیزی رو قبول کنیم
تا غرور وجودتون رو بگیره	مـث بنده سرتون کلاه می‌ره
بچه‌ها جون منم اون امپراطور	که وجودش شده بود، غرق غرور
همه غفلت و فراموشی بودم	شب و روز به فکر شیک پوشی بودم



تا دو تا شاید تیز و ناقلا	نقطهء ضعف مو کردن پیدا
به غرور همه مون پی بردن	همه حتی وزرا گول خوردن
همه در بند جهالت بودیم	باعث شرم و خجالت بودیم
مردم از جهل نمی آشتند	همه شهر دروغ میگفتند
خلاصه تو این همه حرفهای مفت	یه دونه بچه فقط راست میگفت

ولی آنکه چیزی تنش نیست ، آن لخت است (بچه کوچوله؟ راست میگه) لخت لخت است ،

هیچ میدونین آن پسره رفیق ما بود؟ ، / رفیق شما؟ ، / بله رفیق ما ، / آنروز هم وقتی که داد زد که نگاه کنین شاه اصلا " لباس تنش نیست و همماش زرق و برق الکیه ما هم باهاش داد زدیم و شاهو ، هو کردیم بالاخره رسوا شد . / شماها کی آنجا بودین ، / مگه ما باهم نبودیم ریسمون؟ ، / چرا ، / چه حرفهایی میزنینها؟ ، / بچهها خوب میدونن که ماچی داریم میگیم ، / بله ماها وقتی ببینیم یکی داره دروغ میگه فوری مچش رو واز میکنیم . / باریکلا . / رسواش میکنیم ، / خارش میکنیم ، / بیچارش میکنیم ، / بیخود نیست که میگن حرف راستو از بچهها بشنوید . /

بچهها ای بچهها	شادی کنین در همه جا
چون که با اندوه و غم	عمر آدم میشه کم
من نه یک شیرم و نه یک موشم	من همون گربه چکمه پوشم
آسیا بانه که از دنیا رفت	اسمشم از توی قصهها رفت
بنده هم ارثیمه ای او بودم	گربههای خوب و سخنگو بودم
ابتدا اون پسرک غمگین بود	ارث یک گربه براش سنگین بود
بخیالش که سعادت پوله	باقی چیزا همماش باموله
منکه این خصلت و در او دیدم	خوب و بدها رو براش سنجیدم
اولش با او وفادار شدم	با همه خوب و بدش یار شدم
پشت هم شانس براش آوردم	اونو مارکیز کار اباس کردم
بعد فهمید که سعادت پول نیست	پول اونقد هم که میگن مقبول نیست
راز خوشبختی رو ثروت نداره ۲۲	دوست خوبه که سعادت میاره



آسمون / بله / من که دیگه خسته شدم / راست میگی من هم خسته شدم / آخه تا کی باید به این قصه های فرنگی گوش کرد؟ / راست میگی تا کی باید به این قصه های فرنگی گوش کرد؟ / من که میگم بیا از همین حالا شروع کنیم / چی را؟ / حواست کجاست؟ / مگه بحرفای من گوش نمیدی؟ / داستانسرائی را / قصه گوئی را / آهان . باشه . حتما " من که الان شروع میکنم / باشه /

من از عقب نمی ترسم ولی از سوسک میترسم / رطیل بی مروت از پس دیوار میآید / بهبهچی داری میگی / قصه عدیدی است که نوشتهام دارم روش شعر میگذارم / ببینم آسمون از کی تا حالا شاعرشدی؟ / از همون موقع که شما قصه گوشدید / یعنی چه؟ من الان چندین ساله دارم برای بچهها قصه میگم / منم چندین ساله دارم برای بچهها قصیده میگم / خوب پس چرا ما تا حالا یکی اش را هم نشنیده ایم / از ریسمون بپرس آن برات توضیح میده / ای بابا خانم قصه گو شما مثل اینکه اینجا نیستید / یعنی چه من اینجا نیستم پس من کجا هستم / شما اصلا " همماش قصه هائی را میگوئید که مال ما نیست / پس مال کیه؟ / واسه ما که قصه نمیگی / پس واسه کی میگم / مثلا " همین قصه معروفی که من گفتم و الان تو تمام جاها نقل مجلس شده تا وقتی شما نشنیده بودید . چی فکر میکردید؟ / بله . این قصه ای که ریسمون گفته هم قصه بی نظیری است همه میتونه با بهترین آثار ادبی جهان شعری هم رقابت کنه / بله مثلا " تا حالا دیدین که والت دیسنی راجع به چنین قصه ای بگونه کارتون بسازه؟ / یا آنهای دیگه مثلا " بیم اسکوپ؟ / قصه گو؟ / آرتیستهای یونایتد / برادر گربه مایره / کلمبیا قهوه ماکسول / کارلو نخودی که پینوکیو را ساخته / اینها چیه میگین / خانم قصه گو / کدوم قصه گو؟ ولمون کن بابا اصلا " از این به بعد خودمون شعر میگیم / طراحی میکنم / نویسندگی میکنم / ترانه سرائی میکنم / نغمه پردازی میکنم / نوازندگی میکنم / سخنسرائی میکنیم / اجرای هنری میکنیم / دیکلمه میکنیم / کتاب چاپ میکنیم / صحافی میکنیم / مونتاژ میکنیم / و سرانجام / کتاب و نواری میدیم بیرون که اسم آن در تمام ممالک دنیا / در تمام کرات آسمانی / در تمام کهکشانها / معروف بشه و همه بدونند که تنها آدم قابل اطمینان / تنها داستانهای دیدنی / خواندنی / شنیدنی / خوردنی / نوشیدنی / کاملا " قابل شستشو / یعنی وا ترپروف / ضد آفتاب / ضد ضربه / واز همه مهمتر و بهتر / قابل استفاده برای تمام مردم از بچه های یکساله تا صد ساله ایران زمین / در شب و در روز / و بخصوص موقع خواب و بیداری / آسمون و ریسمون است / و حالا برای اطمینان خاطر شما اولین اثر خود را که هیچ رقیبی برای آن نمیتوان پیدا کرد ، گربه باجی که البته با گربه اعیانی اشتباه نشه . منظورم همان گربه بی نواست ، گربه بی نوا یعنی گربه باجی اثر نویسنده





شهر ریسومون یعنی خودم بشما خوانندگام ، بینندگان و شنندگان عزیز عرضه میشود . / یعنی شما میخواهیم گریه باجی را واقعا " منتشر کنید . / منتشر کردیم . / چهجوری شما که نویسندگی بلد نیستید . / ما بلد نیستیم . ای بابا ، خانم قصهگو را باش مارو دست کم گرفتین . / همینکه که میگم خانم قصهگو اصلا " بحرف ما توجه نداره . / بهتر ما توجه نداره . / شعرهای زیبای ما توجه نداره قصیده شعرای ما را نشنیده مثلا " این شعر را تا حالا نشنیده که میگویند . / یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود پیرزنه نشسته بود . / اسبه عساری میکرد . / خره خراطی میکرد . / موشه ماسوره میکرد . / خوب این شعرو که همه بچهها بلدند . / این مقدمه قصه ما است . / بهبه واقعا " که چه قصهائی . / آخه شما مهلت نمیدین که ما قصه مون را بگیم . / خیلی خوب بگین . / حاضری . / بله . /

در زمانهای قدیم تو مثلها و مثل ، اتل و مثل توت مثل . / گاو حسن شده مثل . / گاوش زنگوله داشتش . / بله زنگوله داشتش . / گوشه اش گوشواره داشتش . / بله گوشواره داشتش . / کلاهش منگوله دار بود . / بله منگوله دار بود . / خودش زنگوله دار بود . / بله زنگوله دار بود . / دمش دنباله دار بود . / بله دنباله دار بود . / غذایش طلائی رنگ بود . / بله طلائی رنگ بود . / خودش حنائی رنگ بود . / بله حنائی رنگ بود . / گاو ، بیهو مریض میشه . / پیرزنه علیله میشه . / مونس و غم خوار نداشت . / غصه تنه اش نمیداشت . / اینکه روزی از قضا . / گریه همسایه اش میزد . / به بچه گریه نازی . / که جون میداد واسیه بازی . / آمد و آمد تا پیش باجی . / باجی که تنه اش مونده بود . / گاو حنائی اش رفته بود . / بچه گریه را نگهداشت . / از جون بر اش مایه گذاشت . / غذای خوب بهش میداد . / کباب خوب بهش میداد . / از لقمه های خود میزد . / تا گریه را پروار کرد . / اما بچه ها این گریه از آن گریه های بدجنس بی چشم و رو بود هرچی بهش میدادند باز هم دلدزدی میکرد . باجی هم چند بار گوشش رو کشید و بهش گفت . / بچه جون تو که هرچی میخوای من بهت میدهم . اگه خودم هم نخورم هر جور شده واسه تو پیدامیکنم و میارم . آخه چرا میری سرطاقچه . / نمیری تو باغچه . / خرابش نکن بابا . / مگه قصهات همین جور نیست ؟ / نه بابا دارم راجع به دلدزدی گریه میگم . / خوب ادامه بده بینم یکجا میرسه . / واله بجاهای خوب خوب . خلاصه کلام حرفهای باجی بخرش نرفت که نرفت تا اینکه یکروز که باجی گوشت آبگوشتی خوبی خریده بود و تو طاقچه گذاشته بود . گریه باز بی چشم و روئی اش گل کرد و تا سر باجی رودوردید یواش . / یواش ، یواش رفت از توی طاقچه . / گوشتهارو برداشت شروع کرد بخوردن که یکهو باجی سر رسید و ایندفعه دیگه امانش نداد و با عصایش محکم زد تو ملاحظاش . و درسی به آن داد که تا دنیا ، دنیا است هیچکس هوس دزدی نکنه . چرا که دزدی حرام است . / باریکلا . نمیدونستم آنقدر قشنگ بلدی قصه بگی . / بله ما قصه میگویم ولی . / فقط برای قصهگو قصه میگویم . / و قصه های ما را فقط قصهگو میتونه آنطور که ما میخواهیم منتشر کنه . / بله راستی بچه ها آسمون و ریسومون خوب حرفی زدند هیچکدام از قصه های فرنگی به پای قصه های ایرونی نمیرسه و اگه یادتون باشه از سال پیش ما هم همینکار را کردیم . / ۴۷

چپه‌ها جون میدونین تو سال پیش
قصه های خوب و پیدا کردیم
برای شما عزیزان کم و بیش
همه‌شو گفتم و اجرا کردیم

قصه نوح بزرگ / قصه پیترو و گرگ / قصه علی بابا / قصه سیندرلا / دختر کبریت فروش / گربه‌های چکمه پوش /

خیالی گفتم داستان
اگه گفتین تا کجا؟
چونکه این یه قصه ابرونی بود
حسنی خانم حنا رو دوست میداشت
با همه نداریه‌ها و دردسرها
از خیر آوازه خوان
حسن و خانم حنا
قصه خوبی و مهربونی بود
حتی شبها اونو تنها نمیداشت
با حنا بازی میکرد شب تا سحر

شب تا صبح نمی‌خفت / تو گوشش قصه میگفت / قصه‌هایی که بیادش مونده بود / یا که از توی کتابا خونده بود / قصه
مادر بزرگ / بز برفندی و گرگ / قصه‌های بی‌ظنیر / شازده و مرد فقیر / قصه مرده‌هایی با خرش / داستان تاجر با
همسرش / قصه چوبون و نی / نغمه دل ای دل‌ای / قصه یه عشق بی‌نام و نشون / قصه دخترشاد پریون / ...
خلاصه ... توی یک اطاق سرد حسن با گاوش زندگی میکرد / درختای پسته، پسته میداد / فندقا - فندق میداد /
قنادی - شکلات میداد / بقالی - ماست میداد / نونوایی - توتک میداد / قصابی - ماهیچه میداد / کبابی - چنجه
میداد / تموم شد؟ /

اون زمونها که حسنی غمگین بود
تو گوش خانم حنا راز میخوند
تو دلش بار غما سنگین بود
چه غم انگیز و اسش آواز میخوند

با حنا بازی میکرد - بازی بچی‌ها - بازیهای اسنا - بازیهای بی‌بدل - بازی ائل‌مئل

عاقبت بخت به آنها رو کرد
مردم ده همه آگاه شدند
عاقبت در پی سعی آنها
چنگ او نغمه سرائی میکرد
بچه‌ها با سعی و کوشش همیشه
۲۸ کارای سخت ما آسون میشه .
لوبیای حسنی جادو کرد
با حسن همدل و همراه شدند
غول بدجنس در آمد از پی
مرغ هم تخم طلائی میکرد

